

آنسوی علم و عیان بیضه طا ووسی هست

کار زوها زعدم بو قلمون می آیند

آیا در این ابیات گل و لاله و نخلها و سرشک و آرزوها همه جان دارند که حضرت  
بیدل افعال جمع برای آن آورده است؟!!

باری خودم درین باره اصراری ندارم، که حتماً برخلاف قاعده پیشنهاد کرده  
آن محترم بروم، و رعایت آنرا هم از مقوله استحسان و استحباب میدانم، ولی شاید از  
واجبات ادبی نباشد و اساتید قدیم را در آن باره جواز موجود است. از همان صوفی  
بزرگ کاشانی مثالی دیگر هم میدهم:

«و اما احوال قویه هرگز بانفس ممتازج نشوند.» (مصباح ۱۲۶) گفتم قاعده پیشنهاد  
کرده نویسنده محترم اصلی مسلم نیست و حتی در نوشته های معاصران ما هم مطرد  
نبوده، و گاهی انحراف از آن جایز است و از عیوب ادبی شمرده نمیشود. مثلاً در  
نثر معاصر نمونه انحراف از آن اینست که در شماره آخرین ۴ دوره پانزدهم  
اسفندماه ۱۳۴۳ مجله مشهور «سخن» در سرمقالتی بقلم دکتر پرویز خانلری مدیر آن  
نامه وارد است:

«نشانه ها یا دلالت های لفظی که مربوط به زبان و گفتار است هر يك دارای دو وجه  
هستند...» (ص ۳۳۶) و باز چند سطر بعد گوید:

«اصواتی که دارای این دو وجه یعنی وجه دال و وجه مدلول نباشند کلمه  
خوانده نمی شوند و از عوامل و اجزاء زبان نیستند.»

در مثال اول «نشانه ها» و در مثال ثانی «اصوات» هر دو جمع بیجان است، ولی «نباشند»  
و «هستند» و «نمی شوند» و «نیستند» چهار فعل جمع برای آن آمده اند.

پس این انتقاد نویسنده محترم بحکم نویسندگان نظم و نثر قدیم و معاصر باطل است  
و يك قاعده استحسانى پیش نیست، که رعایت آن هم حتمی و ضروری نباشد بلکه  
در مواردیکه انحراف از آن موجب توضیح کلام گردد شاید تقوای ادبی در عدم

و باز همین موءلف گوید: چون خالد بن یزید جماعتی از فلاسفه یونان ساکنان مصر را فراهم آورد و ایشانرا بترجمه کتابهای کیمیا از یونانی و قبطی بعربی گماشت، بنا بر این اورا «حکیم آل مروان» لقب شد، و این نخستین حرکت ترجمه بود که در اسلام از يك زبان بزبان دیگر صورت گرفت (الفهرست صفحه ۳۳۸).

با چنین سند قوی و مشرح و مبین چگونه توان گفت: که مسلمانان از عهد منصور عباسی به ترجمه آغاز کرده باشند، باید خود ما کتاب بخوانیم و سند ببینیم، ورنه امثال پی بر روسو و غیرهم که در اروپا نشسته و تاریخ علوم ما را می نویسند، نخواهند توانست تمام نکات حیات علمی و ملی ما را جستجو کنند و حتماً مسأله ها و سهوها و نظرهای سرسری هم دارند و حتی گاهی عامداً و قاصداً سخیف میگویند و مینویسند.

۲- در حکایت «مرد موسوس و آب دریا» توجیه من صد در صد درست و بجاست و مقصد حضرت جامی هم همان بوده که من نوشتم، آنچه نویسنده محترم تعبیر کرده بکلی مخالف هدف ادبی جامیست، صفت موسوس را حضرت جامی تماماً بمعنی اصطلاحی خود آورده یعنی وسواسی و کسیکه در عبادات و طاعت و سواس میکند و نهایت تقوی را مراعات می نماید نه کسیکه از طرف شیطان در دلش مقصد بیهوده و بی سودی القاء شده باشد.

در خود حکایت قرائن مطلب من موجود است که موسوس مرد شیطانی نیست زیرا جامی گوید: که «بهر تقرب آب دست» میکرد، وی «آب زمزم» میخواست؛ و از «جگر پالودگان» بود. با این اوصاف نمیتوان موسوس را مرد شیطانی خواند، بلکه پارسای متقی و در عبادت مرد نهایت طلبی بود.

اگر در این باره نویسنده محترم بخود کتاب سلمان و ابسال جامی رجوع میکرد، بکلی قانع میشد زیرا حضرت جامی حکایت مذکور را در موقعی بطور نظیر و مثال آورده که جز مطلب من دیگر تاویلی را نپذیرد.

نویسنده محترم در قسمت سوم مقالات به مطالب معنوی توجه شده ولی آنهم مطالبی است که اگر مطالعه عمیق میفرمودند برایشان روشن می شد که من بد و ن سند حرفی نگویم، و سخن من در آوردی نیاورم.

۱- آقای محترم عالمشاهی به سند تاریخ ادبیات دکتور صفای نویسنده که ترجمه علوم در دوره خلفای عباسی آغاز شده، ولی من به سند قوی و واقع، بر همان نوشته خود استوارم که این کار از اوایل دوره اموی آغاز شده بود.

بلی دکتور صفا به نقل قول حاجی خلیفه و قفطی همان مطلب آقای نویسنده محترم را آورده اند و بسوختاندن ذخایر علمی اسکندریه بفرمان خلیفه ثانی هم اشاره شده. ولی این روایت را نیز محققان تاریخ رد کرده اند.

در حقیقت ترجمه علوم در حدود سال (۵۸۰) در دمشق آغاز شده بود، و اگر نویسنده محترم به (ص ۱۱۱ ج ۱) همان کتاب و باز به صفحه (۳۴۸) مبحث علم کیمیا رجوع میفرمودند میدیدند که اصطفان قدیم بفرمان خالد بن یزید اموی (متوفی ۸۵ هجری) نخستین بار ترجمه کتب علم کیمیا پرداخته بود.

اما درباره مسایل تاریخی و تحقیق مطالب مبهم همواره به اسناد قدیم تاریخ رجوع باید کرد و تنها بر نوشته های معاصران متکی نیاید بود زیرا کسیکه قلم انتقاد برمی دارد باید خودش غث را از سمین تفریق دهد، و ثقه را از ضعیف باز شناسد. در مسئله ما نحن فیها سند قدیمتر و ثقه ابن ندیم موجود است که با وجود آن نقل قول حاجی خلیفه و متاخران دیگر بیجا است.

ابن ندیم (۲۹۷/۳۷۸ ه) تصریح میکند، که خالد بن یزید بن معاویه اولین کسی است که به ترجمه کتب طب و نجوم و کیمیا امر داد و چون از او پرسیدند که چرا باین کار پرداختی؟ در پاسخ گفت: از خلافت تو مید گشتم و بدین کار دست زدم. او را در کیمیا و شعر کتابهاست و کتاب الحارارات و کتاب صحیفه کبیر و صغیر هم ازوست. (الفهرست ص ۴۹۷)

## جواب نویسندهٔ تعلیق

خداوند بزرگ و حکیم، فاضل محترم جناب محمد حسین راضی را جزای خیر دهد که باب «نقد آثار» را در مجلهٔ «ادب» گشودند. نقد کتاب که بایستی سالها پیش در محیط ادبی ما آغاز می یافت و آثار نویسندگان ما پس از چاپ بلافاصله مورد نقد قرار میگرفت، اکنون به همت پوهنحی ادبیات از قوه به فعل آمد و کارکنان محترم مجلهٔ «ادب» قرعهٔ این فال را بنام کتاب (نگاهی بسلامان و اقبال جامی) که تعلیق آن بقلم راقم این سطور، نگارش یافته است زدند. و انتقاد دانشمند محترم بناغلی عالمشاهی را در بارهٔ آن کتاب در شمارهٔ گذشتهٔ ادب نشر کردند.

بعقیدهٔ این ناتوان مهمترین وصف «ناقد» آنست که در موضوع مورد نقد خود احاطهٔ کامل داشته باشد. بناغلی عالمشاهی واجد این وصف هستند. زیرا گذشته از سابقهٔ طولانی که در عالم نویسندگی دارند، میتوان «نقد نامه» ایشان را دلیل پیدا و گواه آشکارا برین معنی دانست.

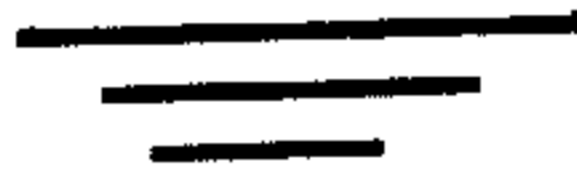
نویسندهٔ محترم انتقاد خود را ارجع به تعلیق در زیر این سه عنوان: (اولاً اغلاط لفظی، ثانیاً در اطراف نواقص ادبی، ثالثاً در اطراف نواقص معنوی) آورده اند. نگارنده چون اشکالات ایشان را وارد نمیداند از اینرو بترتیب از هریک جواب میگوید باشد که محققان پس از مطالعهٔ جواب مادر باب ورود و عدم ورود آن اشکالات قضاوت فرمایند.

اولاً جواب از اغلاط لفظی: نویسندهٔ محترم برخی از اغلاط طباعتی را در زیر عنوان: (اغلاط لفظی) نقل کرده و آنها را بحساب نویسندهٔ «تعلیق» معامله

برای اینکه خواننده گرامی و نویسنده محترم قناعت کنند درینجا عنوان حکایت را که از قلم خود جامیست می آورم و مطلب مرا بخوبی به اثبات میرساند :  
 «حکایت آن موسوس سودایی که به سبب آرایش جانوران دریایی ، دست از آب دریا بشت و آبی پاکیزه تر از آن جست.»

با این توضیح صحت و ثقم تمام تعابیر نویسنده محترم را بقضاوت خوانندگان  
 مجله ادب میگذاریم .

«عبدالحی حبیبی»



« کلمه (گفت و گو) باید (گفتگو) میبود »

جواب : در متون قدیم زبان دری چهار وجه آمده است : گفتگو ، گفتگوی  
گفت و گو ، گفت و گوی . مرحوم دهخدا در « لغتنامه » شماره مسلسل ۶۵ شماره  
حرف (گت) : ۴ ص ۳۴۰ چ تهران - شواهدی از متون زبان دری برای استعمال  
هریک از وجوه مذکور نقل کرده است . پس اگر نویسنده محترم فرصت مراجعه  
بمتون ندارند لطفاً لغتنامه را ببینند تا بدانند که هم (گفتگو) صحیح است و هم (گفت و گو) :  
« در این مصرع : (که بر وضع واحد و آن نیست لابت) باید کلمه (دوان) بدون  
علامت مد باشد . »

جواب : کلمه « آن » در اصطلاح فلاسفه اسلام حدفاصل میان گذشته و آینده را  
گویند که در حقیقت نهایت زمان گذشته و بدایت آینده است (فرهنگ لغات  
واصطلاحات فلسفی ص ۴۳) . سید شریف در کتاب التعریفات (ص ۲۵) میگوید :  
« الان هو اسم للوقت الذی انت فیه » و در المنجد (ص ۲۲ چاپ جدید) نیز همین  
عبارت مذکور است .

موءلف غیاث اللغات آرد : « آن در عربی بمعنی وقت و هنگام و بمعنی انلیک  
وقت ... » بنابراین مفهوم بیت حضرت جامی چنین است : « چرخ گردنده بیک وضع  
در دو وقت باقی نیست » پس کلمه « دو آن » است نه « دوان » زیرا (دوان) بدون علامت  
مد در مصرع مذکور معنی ندارد .

« بار دیگر از ملک قربان شوم آنچه در وهم تو ناید آن شوم »

اصل آن چنین است : « بار دیگر از ملک پران شوم »

آنچه در وهم تو ناید آن شوم »

لهذا کلمه قربان غلط و صحیح آن پران است »

جواب : این بیت از مثنوی شریف حضرت جلال الدین بلخی نقل شده است معلوم  
نیست نویسنده محترم به اساس کدام نسخه خطی و چاپی مثنوی بیت مورد نظر

نموده‌اند. کسیکه از اصول و آداب نویسندگی اطلاع دارد هیچگاه بجای «ابرو» «آبرو» و «چرا» «چه» و «حذف» «خذف» و... نمی نویسد مگر آنکه دیوانه باشد. اگر نسبت دادن اغلاط طباعتی یک مقاله و کتاب به نویسنده آن درست باشد پس در همان «نقدنامه» قسمت مربوط به تعلیق-برخی «اغلاط لفظی» به نظر میرسد که با ستناد فتوای نویسنده محترم، نخست آنها را بجنازش حوالت میدهیم و سپس بروش خودوی در ذیل میاوریم:

۱- در صفحه (۱۰۸) سطر (۱۶) کلمه «حقیقتاً» غلط و باید «حقیقتاً» باشد.

۲- در صفحه (۱۰۹) سطر (۹) «فوق الذکر» باید «سابق الذکر» میبود.

۳- در صفحه (۱۰۹) سطر (۲۰) عبارت «حنین بی اسحق» غلط و صحیح آن

«حنین بن اسحق» است.

۴- در صفحه (۱۰۹) سطر (۲۵) کلمه «افاده» باید «مفاد» باشد.

۵- در صفحه (۱۱۰) سطر (۱۵) کلمه «نسبتاً» غلط و صحیح آن «نسبته» است.

۶- در صفحه (۱۱۱) سطر (۱۲) کلمه «لایبث» غلط و صحیح آن «لابث» است

چنانکه در تعلیق به همین صورت صحیح خود آمده است.

۷- در صفحه (۱۱۲) سطر (۱۰) «ثانیاً» غلط و صحیح آن «ثانیاً» است

۸- در صفحه (۱۱۳) سطر (۲) کلمه «فرق» باید «فوق» میبود.

۹- در صفحه (۱۱۳) سطر (۸) کلمه «اشفاء» غلط و صحیح آن «الشفاء» است و در

تعلیق به همین صورت صحیح آمده است.

۱۰- در صفحه (۱۱۲) سطر (۲۴) کلمه «حفظ» غلط و باید «فقط» باشد و در تعلیق کلمه

بصورت صحیح خود آمده است.

ناگفته نباید گذشت که نویسنده محترم در ضمن بیان اغلاط طباعتی برخی

از کلمات صحیح را نادرست پنداشته اند اینک عین عبارات ایشان را می آوریم

و جواب میگوییم.

نقطه المنجد را ورق بزند. آیا غلط چاپی رادر زیر عنوان نواقص ادبی آوردن کار غلطی نیست؟

جواب ایراد دوم: کلمه (معنی) مختوم به الف مقصوره است که بصورت (یا) نوشته میشود پس اگر در حالت اضافه آنرا بهمان صورتی که میخوانیم بنویسیم چه عیب دارد؟ چنانکه بعضی از نویسندگان معاصر کلماتی را که مختوم به (یا) است اعم از آنکه هموزن (معنی) باشد یا نباشد در حالت اضافه به الف می نویسند و یایی بدنبال آن اضافه میکنند. فی المثل کلمه (مبنی) رادر حالت اضافه چنین مینویسند: «لیکن این احساس راه بنای تخیلات و فلسفه بافی...» در همان شماره مجله ادب که «تقدنامه» چاپ شده، در مقاله (نثر عربی در قرن دوم و سوم هجری ص ۸۸) کلمه (اعلی) در صورت اضافه چنین آمده است: «مثل اعلاى اخلاقى در عصر جاهلی.» نویسنده محترم در این جمله خود: «مرمی تفنگک به آهوا صابت کرد» «کلمه مرمی» را بمفهوم (گلوله) بکار برده است. در حالیکه اگر به المنجد خود مراجعه میکردند، میدیدند که کلمه (مرمی) به فتح میم... بمعنی: «جایی که ازان افکنند» آمده و بکسر میم آلت تیر را گویند. (المنجد ص ۲۸۱. فرهنگ عربی به فارسی ص ۱۸۳).

نویسنده محترم که از مره ادیبان «سختگیر» معاصر می باشد چرا در این دو عبارت خود: «قیود مذکوره» (ص ۱۱۴ سطر اخیر) و «نصوص متذکره» (ص ۱۱۶ سطر ۱۳) در میان صفت و موصوف مطابقت داده است؟ در حالیکه نویسندگان «سختگیر» امروز این کار را جایز نمی دانند.

خلاصه آنکه نگارنده در نوشتن کلمه (معنی) و نظایر آن هر دو وجه را یکسان جایز میداند. تا وقتیکه دلیل بر رجحان یکی بر دیگری اقامه نشده است.

جواب ایراد سوم: در فلسفه اسلامی دو مکتب وجود دارد یکی مکتب مشاء و دیگری مکتب اشراق. طرفداران مکتب نخستین را مشائیان یا حکمای مشاء و هواخواهان طریق دوم را اشراقیان یا فلاسفه اشراق گویند (راجع به این



را تصحیح کرده کلمه «قربان» را نادریست و «پران» را درست پنداشته است. ظاهراً چنان می نماید که «شهرت» را اساس تصحیح خود قرار داده باشد بی آنکه به نسخه صحیح مثنوی مراجعه کرده باشد زیرا بیت مذکور، در کتاب مثنوی چاپ محمد رضانی (ص ۲۰۰ دفتر سوم) که از چاپهای صحیح مثنوی است و همچنان در چاپ لاهور (ص ۲۷۸) چنین است :

باردیگر از ملك قربان شوم      آنچه اندر وهم ناید آن شوم

کسانیکه در کتاب مثنوی معنوی مطالعه عمیق دارند میدانند که مقصود حضرت مولینا در این بیت و ابیات پیش و پس آن بیان مراتب استکمالات انسان، به نحو «خلع و لبس» یا «لبس ثم لبس» میباشد و با هدف مولینا کلمه «قربان» که در چاپهای صحیح مثنوی ضبط شده مناسب و سازگار است، خاصه که در ابیات پیش و پس از آن بیت کلمات «عید قربان» و «قربان» و «ذبح» و «مردن» و «عدم» که همه با کلمه «قربان» مناسبت دارد، ذکر شده است. اگر خوف آن نمی رفت که مثنوی هفتاد من کاغذ شود به شرح فلسفی و عرفانی بیت مورد بحث می پرداختم تا پرده از چهره شاهد مقصود بکلی برمی افتاد ولیکن نویسنده محترم را همین اشارت کفایت است زیرا از اهل علم و بشارتند.

اضافه بران، اگر نویسنده محترم استعمال کلمه «پران» را در یکی از نسخ صحیح مثنوی و یا متن دیگر دیده باشند ما را بدان رهبری کنند.

ثانیاً جواب از نواقص ادبی:

جواب ایراد اول: نویسنده محترم برای فهم کلمه (واضفانش) به المنجد مراجعه کرده و ماده (اضفان) را در آنجا نیافته اند. در حالیکه ممکن بود با اندک توجه در عبارت آنرا (واضفانش) بخوانند. جای تعجب است که نویسنده محترم توانست بحکم درایت در حدود (۲۹) غلط چاپی را که حتی در جدول تصحیح اغلاط نیامده بود، اصلاح کند ولی در کلمه (واضفانش) مجبور شود که در پی يك

ناصر خسرو در زاد المسافرین صفحه (۴۷) گوید: «وطبا یعان همی گویند از آتش آن جزوها که بر آن سطح برینند مقهور نیستند.»

دانشمندی که بر مسند اجتهاد قواعد زبان دری تکیه میزند، باید در اصدار حکم بدینگونه کتابها استناد کند تا بداند که چه قاعده ای عمومیت و قطعیت دارد و کدام قاعده به مرحله وجوب نرسیده است.

پس ما اسناد مسند را بجمع غیر زیروح هم بصورت مفرد و هم بصورت جمع جایز میدانیم از اینرو در تعلیق بهرد و صورت عمل کرده ایم.

نویسنده محترم در برابر شماره (۴) و (۵) «نقد نامه» خود يك مطلب را آورده و دو شماره زده اند. اینک از ایشان می پرسیم: آیا این اشتباه را در زیر عنوان «اغلاط لفظی» بیاوریم یا نواقص ادبی و معنوی؟ در این باب فتوی چیست؟

جواب از ایراد ششم: نویسندگان معاصر عرب معمولاً در پای ورق می نویسند:

انظر تحقیق ما للهند من مقوله .....

ارجع الى النمط العاثر من الاشارات .....

راجع مقالة فی معانی العقل للفارابی .....

دانشمندان انگلیسی زبان عادة در حواشی کتاب می نویسند:

مثلا see P.N. ure, the origin of ...

در اینجا از نویسنده محترم می پرسیم که آیا نویسندگان عرب و عجم از نوشتن

کلمات: انظر، ارجع، راجع، در پای صفحات کتب بخوانندگان توهین میکنند؟

و حفظ حرمت آنان رانمی نمایند؟ پس اگر نویسنده فاضل - يك کتاب بزبان عربی

و جز آن را میدهدر گزیر نگارنده ایراد نمیگرفت که «چرا رجوع کن» نوشته است. باید

گفت که مقصود از کلمه: «رجوع کن» سلب حرمت و از «رجوع کنید» احترام نیست

بلکه اگر مؤلف بخواندگان خود را يك يك ملاحظه کرد «رجوع کن» «یا رجوع شود»

می نویسد و اگر مجموعاً آنان را در نظر گرفت «رجوع کنید» می آورد.

دو مکتب کشف الطنون (۱/۴۴۳ دیده شود) حکیم معروف لاهیجی در کتاب گوهر مراد (ص ۱۱) گوید: «در مشهور طریقه اشراق راقسی از حکمت دانند و حکمت را منقسم دارند بطریقه اشراق و طریقه مشاء و تصوف را نیز طریقی علیحده از طرق تحصیل معرفت شمارند و تحقیق آنست که حکمت مشاء در برابر علم کلام باشد و طریقه اشراق در برابر طریقه تصوف...» برای فهم کلمه «مشاء» نویسنده محترم را به کتابهای فلسفی مراجعه نمی دهیم و تنها تحلیل صاحب غیاث اللغات را برای اطلاع ایشان در اینجا نقل میکنیم: «مشائین بفتح میم و تشدید شین معجمه و کسر همزه که حرف چهارم است جمع «مشاء» که صیغه نسبت است مثل حداد یا مبالغه مثل قتال. چون یا بعد الف زائده واقع شد بهمزه بدل شد مشاء گردید چون به یا و نون جمع کردند مشائین شد و مشائین طایفه است از حکماء که در ادراک حقایق اشیاء مشی و رفتار بدلائل میکنند یعنی بدلائل و علامات بمقصود فایز میشوند» (غیاث اللغات ص ۴۷۸)

جواب ایراد چهارم و پنجم: اسناد مسند بجمع غیر زیروح بطور مفرد عسی الرغم نویسنده محترم قاعده عمومی واجتناب نا پذیر نیست زیرا در متون قدیم ما که مدارک دستور زبان است بهر دو وجه - مفرد و جمع - آمده است. از آن جمله استاد ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم لاوائل صناعته التنجیم که از کتابهای مهم دری بشمار میرود و باید قواعد زبان دری را بر اینگونه کتابها عرضه کرد مکرراً اسناد مسند را بجمع غیر زیروح بصورت جمع آورده است ازین قبیل: «و اندران ستاره هاسقوط کنند» (ص ۲۶۲) «و آن سالها که سیصد و پنجاه و پنج روز باشند» (ص ۲۲۳) «ساعتها دو گونه اند» (ص ۷۰) «و پیدا است که مثلها چهار اند» (ص ۲۰۸). برای اینکه نویسنده محترم اشکال نکند که از یک کتاب قدیم دری شاهد نقل شده یکی دو نمونه دیگر هم نقل میکنیم: ابن سینا در منطق دانشنامه (ص ۱۰۸) گوید: «و هر گاه مقدمات قیاس چنان باشند» «الفاظ کلی همه پنج اند» (ص ۱۹).

خواندن کلمه «آلی» برفع که صفت کمال شود در نزد محققان فن اصح بود از اینرو نویسنده تعلیق آنرا اختیار کرد. چون نویسنده محترم عربی میداند اقوال بعضی از محققان از دو کتاب فلسفه اسلامی که شاگرد حکمت معمولاً آغاز تحصیل فلسفه قدیم را از آن دو کتاب میکند، عیناً در اینجا نقل میشود:

حسین بن معین الدین میگوید: آلی بجوز جره علی انه صفة جسم ای جسم مشتمل علی الالة ورفعه علی انه صفة کمال ای کمال ذواله واحترز به عن صور البسائط والمعدنیات» (المیبدی ص ۲۶۲)

مولوی محمد عین القضاة که از شارحان فاضل این کتاب است در شرح عبارت مذکور گوید: «قال العلمی والاول اولی لعدم الفصل بین الموصوف والصفة انتهى. اقول انظر الی هذا الذی لقد شد منبرزه لرعاية ظاهر الکلام ولا یمس لیه حقیقة المرام وذلك لان الکمال فاعل الجسم قابل ونسبة الالیه الی الفاعل اولی من نسبتها الی القابل فیکون الرفع اولی من الجرلا محالة اذ لرعاية فی التعریفات انما تكون للمعانی مقدمة من رعایتها للا لفاظ.»

ملاهادی سبزواری پس از تحقیق در لفظ «آلی» گوید: «وعلی هذا فرفع الالیه هو الاصح وقال صدر المتالین فی شرح الهدایة الالیه الرفع لیكون صفة کمال لان نسبة الالیه الی الفاعل اظهر من نسبتها الی القابل» (غرر الفوائد ص ۲۸۱) شارح محقق کتاب محمد تقی آملی آرد: «وعلی هذا فرفع الالی هو الاصح. وذلك لانه اذا جعل الالیه بمعنی القوی لا یصح جعل الالی صفة للجسم لان الجسم لیس یفعل بالقوی وانما الفاعل بهما للنفس فلا بد من ان یجعل الالی مرفوعاً صفة للکمال فیصیر المعنی ان الکمال الذی یفعل بالقوی الذی هو کمال لجسم طبیعی هو النفس فالنفس کمال اول آلی لجسم طبیعی» (درر الفوائد ۲/۲۹۹) پس از تأمل در گفتار محققان مبرهن شد که کلمه آلی صفت کمال است و تحلیل نویسنده محترم محلی از اعراب ندارد.

نویسنده محترم دو قید اخیر را در تعریف نفس ناطقه عبارت از «جسم» و «طبیعی»

بر اهل فضل پوشیده نیست که در آثار ادبی خطاب مفرد بصورت جمع معمول نیست در قرآن مقدس به پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وسلم به کلمه « قل » خطاب شده است چنانکه در این آیت شریفه میخوانیم: « یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیہما اثم کبیر » ترا می پرسند از می و قمار بگو می و قمار ..... (رجوع کن به کشف الاسرار ج ۱- ص ۵۸۲)

ثالثاً جواب نواقص معنوی:

پاسخ اشکال اول: بیت حضرت جامی را چه بدان صورتی که نگارنده تصحیح کرده و چه بدان شکلی که نویسنده محترم خوانده اند هر دو صحیح است و هیچیک بردیگری رحجان ندارد کما لایخفی علی ذوی الافهام.

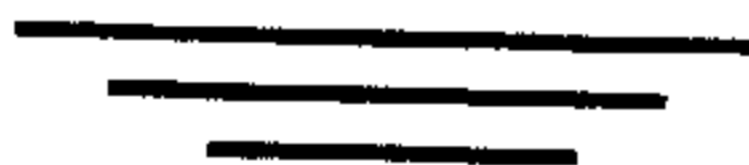
پاسخ اعتراض دوم: کسانیکه در متون قدیم دری مطالعه دارند میدانند که ادیبان پیشین در شمردن اشیاء غالباً بجای (دوم) و (سوم) کلمه (دیگر) و (سدیگر) را بکار میبردند. چون این مسأله بسیار روشن است بذکر شواهد نمی پردازیم و فقط کلام مرحوم بهار را در این باب نقل میکنیم: «دیگر از اختصاصات قدیم آنست که غالباً در شماره چیزها که از یک تجا و زمیکند بجای دوم و سوم و دیگرسه دیگر مینویسند و در املاي آن هم تصرف کرده دیگربدون او و سدیگربدون ها آورند...» (سبکشناسی ۴۰۴/۱)

پاسخ ایراد سوم:

این تعریف نفس ناطقه: «انفس هی کمال اول لجسم طبیعی آلی من جهة ما یدرک الامور الکلّیة و یفعل الافعال الفکریة و الحدسیة» که در تعلق به استناد کتاب المیدبی (ص ۲۹۰) نقل شده و تحلیل قبود تعریف همه متکی بگفتار فلاسفه اسلام است. از باب اصطلاح آگاهند که لفظ «آلی» را بدو صورت میتوان خوانند یکی بجر و دیگری برفع. در صورت اول صفت «جسم» میشود و در صورت دوم صفت «کمال» جز این وجه، وجه ثالثی از لحاظ دقایق فن نتوان تصور کرد. چون صورت دوم یعنی

گفتگو از بکار رفتن خود کلمه (رمز) یعنی (ر-م-ز) - چنانکه از سطور اول تعلیق پیدا است- در تاریخ اسلام و فلسفه و تصوف نبوده است ، بلکه هدف تعلیق آن بوده که روش رمزی را تنها در فلسفه و تصوف بررسی کند. گویا نویسنده محترم گمان کرده اند که در تعلیق سخن بر سر استعمال کلمه «رمز» است و در اثر همین گمان اشکال خود را وارد فرموده اند .

محمد اسمعیل «مبلغ»



دانسته اند در حالیکه مقصود حکماء از دو قید اخیر ادراك کلیات و اصدار افعال فکری است. بعقیده آنان نفس انسانی و نفس حیوانی تا قید آلی با هم اشتراك دارند و با آوردن قید ادراك کلیات و اصدار فعل از روی اندیشه و تفکر، نفس حیوانی از تعریف نفس انسانی خارج میشود. زیرا این دو امر از اختصاصات انسان است. فلاسفه اسلام حیوان را دارای آلات حسی میدانستند و در تعریف نفس حیوانی میگفتند و می: «کمال اول لجسم طبیعی آلی من جهة ما یلترک الجزئیات الجسمانیة و یتحرک بالاراده». و کسی تا کنون در اینک که حیوان از حواس برخوردار است تردید نکرده است ولیکن نویسنده محترم و دانشمند مینویسند: «بلکه تنها قید اخیر یعنی «آلی» است که حیوان را خارج میکند زیرا آلات مدر که که عبارت از حواس است مخصوص انسان است.»

جواب از ایراد چهارم: نگارنده در آغاز تعلیق تصریح کرده است که «رمز چیست؟» و چرا دانشمندان مطالب فلسفی، اخلاقی و عرفانی را در قالب رمز بیان کرده اند؟ سپس کوشیده است که تاریخ بکار رفتن اسلوب رمزی و مفهوم اصطلاحی آن را در قلمرو فلسفه و تصوف اسلامی بیان کند و هرگز در صدد بیان تاریخ استعمال کلمه «رمز» در اسلام نبوده است و این امر بر کسی که آغاز تعلیق را بدقت خوانده است پوشیده نیست. زیرا گفت و گوی از تاریخ استعمال کلمه «رمز» اصلاً از موضوع بحث نویسنده تعلیق خارج بوده است پس این گفته نویسنده محترم: موءلف... کلمه «رمز» را از نظر تاریخ اسلام بزمان و مردم مشخصی تحدید و تخصیص داده... در حالیکه اگر از تاریخ استعمال کلمه رمز در اسلام بحث شود اولین بار در قرآن مجید رمز ذکر شده است... اتهام است نه انتقاد، زیرا نگارنده استعمال رمز را بمعنای اصطلاحی آن و عبارت دیگر استعمال اسلوب رمزی را در فلسفه اسلام بزمان معینی تحدید کرده است. عبارت روشن تر بگویم مقصود در تعلیق گفتگو

جهت استماع کنفرانس های مذکور بناغلود کتور محمدانس وزیر معارف ، دکتور حامد رئیس پوهنتون کابل ، پوهاند غلام حسن مجددی رئیس پوهنخی ادبیات ، علما و فضیلاي پانخت و محصلان پوهنخی ادبیات حضور بهم رسانیده بودند.

\*\*\*

پروفیسور شپولر مستشرق آلمانی که تاریخ اسلام و جغرافیای تاریخی را در پوهنتون هامبورگ تدریس میکند ، بنا بدعوت حکومت افغانستان برای يك بازدید دو هفته ای روز اول ماه می وارد کابل شد . پروفیسور شپولر که در تاریخ افغانستان و ممالک شرق قریب و آسیای غربی تخصص دارد ، در طول اقامت خویش بکابل برای استادان و محصلان پوهنخی ادبیات درباره موضوعات « تاریخ و اداره افغانستان در اوایل دوره اسلامی » و « مقاومت مردم افغانستان در برابر تهاجم مغل » کنفرانسهائی در سالار آدیتوریم پوهنتون کابل ایراد نمود . جهت استماع کنفرانس های مذکور بناغلی دکتور محمدانس وزیر معارف ، دکتور حامد رئیس پوهنتون ، پوهاند مجددی رئیس پوهنخی ادبیات و جلالتمآب سفیر کبیر جمهوریت اتحادی آلمان و برخی از علمای دیگر حضور بهم رسانیده بودند . پروفیسور شپولر ضمن این توقف مختصر از اکثر نقاط تاریخی کشور بازدید بعمل آوردند .

\*\*\*

پروفیسور ناراین رئیس شعبه تاریخ فرهنگ و باستانشناسی هند قدیم و رئیس پوهنخی هندشناسی یونیورسیتی بنارس ساعت ۳ بعد از ظهر روز ۲۷ جون ۶۵ برای يك توقف دو هفته ای جهت مشاهدات آثار و نقاط تاریخی افغانستان وارد کابل شدند . در میدان هوایی بناغلی توخی نماینده مدیریت عمومی روابط فرهنگی پوهنتون کابل و بناغلی راضی نگارنده این نامه و مدیر نشرات پوهنخی ادبیات از پروفیسور ناراین استقبال بعمل آوردند .

پروفیسور ناراین ضمن اقامتش در افغانستان بر علاوه بازدید از نقاط تاریخی کشور



# گزارش‌های پوهنځی ادبیات

سیمینارها و ایراد کنفرانس‌های علمی پروفیسوران خارجی  
در پوهنځی ادبیات

پروفیسور برنارد لوئیس که استاد کرسی تاریخ شرق میانه پوهنتون لندن  
مباشند، تحت پروگرام بریتش کنسل برای یک بازدید سه هفته ای از افغانستان  
و نقاط تاریخی آن بتاريخ دوم ماه می ۱۹۶۵ وارد کابل شدند.



پروفیسور لوئیس طی اقامت مختصرشان  
در کابل برای محصلان دپارتمنت تاریخ  
پوهنځی ادبیات یک سلسله سیمینارهای علمی را  
دایر نمود که راجع به موضوعات تحقیق در تاریخ  
و اساسات تاریخ نگاری با استادان دپارتمنت  
تاریخ این پوهنځی مباحثاتی بعمل آوردند.  
علاوئاً پروفیسور لوئیس ساعت دو نیم بعد از  
ظهر روزهای ۱۹ و ۲۸ ثور راجع به «لسان

سیاست در اسلام» و «اکتشافات مسلمین در یورپ» پروفیسور لوئیس

در تالار آدیتوریم پوهنتون کابل کنفرانس‌هایی ایراد نمود که طرف دلچسپی  
حضور قرار گرفت.

## دعوت های مما لك خارجى از بعضی از استادان

پوهنوال میر حسین شاه معاون پوهنخی ادبیات که بتاريخ ۳ حمل ۴۴ بنا بر دعوت حکومت ایالات متحده امریکاجهت اشتراك در سیمینار تعلیمات عالی و نقش محصل در همکاری با اداره پوهنتون با امریکارفته بودند ساعت ده و نیم قبل از ظهر روز ۶ جوزای ۴۴ به کابل مراجعت کردند. ایشان در مدت اقامت خویش در امریکاعلاقه حکومت افغانستان را به تهیه هر نوع تسهیل برای تحصیلات عالی توضیح دادند. موضوع مجانی بودن تحصیل آنهم در تمام مراحل از جمله موضوعاتی بود که مورد علاقه خاص مشمولین سیمینار واقع گردید. این سیمینار مدت هشت هفته با همکاری پوهنتون مینی سو تا ادامه داشت. درین سیمینار نمایندگان افغانستان، هند، نیپال و تایلند اشتراك نموده بودند.



بناغلی پوهندوی غلام صفدر پنجشیری استاد کرسی ادبیات عرب پوهنخی ادبیات که بنا بر دعوت حکومت عربستان بتاريخ ۱۵ حمل ۴۴ بحیث عضو هیأت افغانی جهت اشتراك در کنفرانس عالم اسلام منعقدہ مکة مکرمه، عربستان عزیزمت نموده بودند، پس از اشتراك در کنفرانس مذکور روز ۱۶ ثور بکابل برگشتند. وزارت امور خارجه طی مکتوب ۵۹۸/۲۹/۲/۴۴ خویش از سهم فعالی که پوهندوی غلام صفدر پنجشیری درین کنفرانس داشته اند، ابراز تشکر نموده موفقیت های مزید شانرا خواستار شده اند.



پوهنعل محمد نسیم نگهت سعیدی که چندی قبل بنا بر دعوت پوهنتون ایران بحیث یکی از اعضای هیأت افغانی به آن کشور رفته بودند، روز ۱۶ جوزا بکابل بازگشتند. هیأت کلتوری افغانی طی سه هفته اقامت خود در آن کشور، از موسسات علمی، اقتصادی و صنعتی شهرهای باستانی در مناطق مختلف ایران دیدن کرده است.



پروفیسور ناراین

یك سلسله کنفرانسها و سیمینارهای تاریخی  
را نیز برای محصلان و استادان دیپارتمنت  
تاریخ و جغرافیه پوهنځی ادبیات دایر نمود .  
مباحثاتی که میان پروفیسور ناراین  
و پوها ند دکتور فاروق اعتمادی آمر  
دیپارتمنت تاریخ پوهنځی ادبیات صورت  
گرفت بسیار جالب مینمود .



دکتور سید امیر حسن عابدی استاد کرسی زبان دری پوهنتون دهلی که چندی  
قبل تحت پروگرامهای فیلوشپ برای انجام مطالعاتی در مورد نوشتن کتابی  
مبنی بر ادبیات هندو افغان به کابل آمده بودند  
ساعت ۱۰ قبل از ظهر روز ۱۵ سرطان  
در اطراف روابط ادبی افغانستان و هند  
کنفرانسی ایراد نمود جهت استماع کنفرانس  
مذکور پوها ند مجددی رئیس و استادان  
و محصلان پوهنځی ادبیات با بعضی از نمایندگان  
سفارت هندوستان مقیم کابل اشتراك  
ورزیده بودند .



دکتور عابدی



# ادب

صاحب امتیاز : پونجی ادبیات

مدیرمسئول : محمد حسین راضی

شماره ۳

۱۳۴۴

## ایراد کنفرانس‌ها

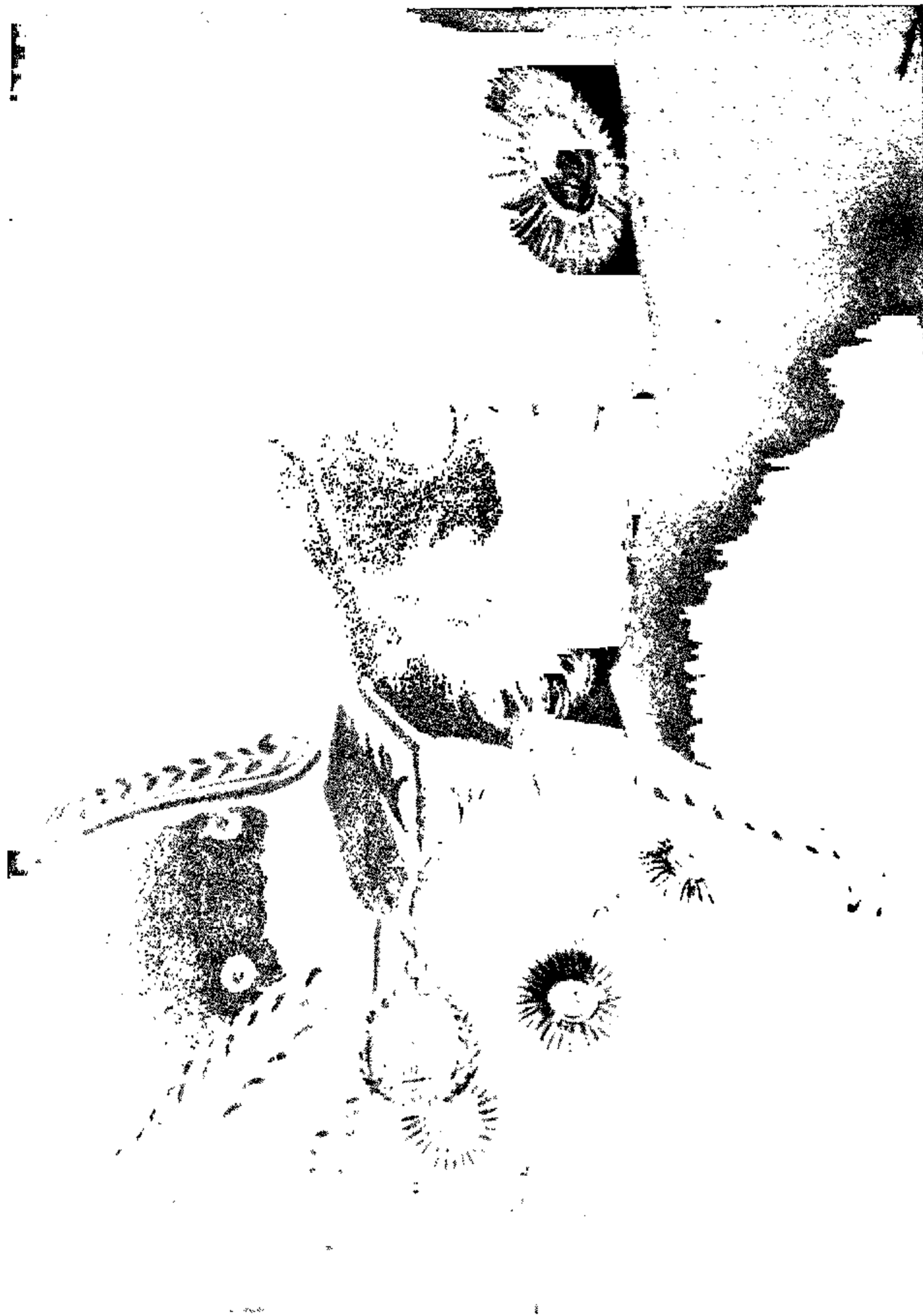
ساعت ۱۰ قبل از ظهر روز ۱۴ سرطان پوهنمل عبدالرحیم الهام درباره اصول تحقیق دستور زبان برای صنوفیکه این مضمون را میخوانند، کنفرانسی در تالار آدیتوریم پوهنتون ایراد نمود جهت استماع این کنفرانس برخی از استادان نیز حضور بهم رسانیده بودند.



مطالعات ادبی موضوع کنفرانسی بود که ساعت ۱۰ قبل از ظهر روز ۲۱ سرطان در تالار آدیتوریم پوهنتون کابل از طرف پوهنمل محمد نسیم نگهت سعیدی ایراد گردید. برای استماع کنفرانس مذکور شاگردان و بعضی از استادان حضور بهم رسانیده بودند.

## ترفیعات علمی

نظر به تصویب مجلس استادان و پیشنهاد مقام ریاست پوهنخی ادبیات و منظوری مقام ریاست پوهنتون کابل بناغلو عبدالقیوم قویم، حمیدالله امین و عبدالرحمن سدید که دوره نامزدی شان بسر رسیده بود اخیراً بحیث پوهیالی در چوکات تدریسی این پوهنخی ترفیع نموده اند. مجله ادب این موء فقیهت را با و شان تبریک گفته توفیقات بیشتر شان را در ساحه های علمی آرزو مند است.



اعلیٰ حضرت محمد نادر شاہ شہید محصل استقلال افغانستان .





اعلیٰ حضرت معظم ہمایونی محمد ظاہر شاہ ، پادشاہ عرفان دوست و حامی استقلال وطن



